کسانی که قائل به وجوب تقلید از اعلم شده اند برای اثبات ادعای خود به روایاتی تمسک کرده اند. از جمله آن روایات عمر بن حنظله بود که در درس گذشته بیان شد.

بر این اشکالهای وجود دارد.

**اشکال اول:** در باره مُرجِّحات نسبت به افقه بودن و اعلم بودن دلیل معتبری نداریم مگر دولیل.

**الف:** یکی از آن دو دلیل مرفوعه است که در کتاب عوالی اللعالی ذکر شده است.

**ب:** و یکی هم مقبوله عمر بن حنظله است.

لکن هر دو روایت ضعف سند دارند و لذا باید در بحث مرجِّحات تحقیق کرد که آیا افقه و اعلم مرجِّح حساب می­شود یا خیر؟

**إن قلت:** مقبوله آن است که اصحاب ما ( مانند مشایخ ثلاث) روایت آن را قبول کرده اند. و این مشایخ ثلاث مقبوله عمر بن حنظله را در کتابهای خود بیان کرده اند بنا بر این تلقیّ اصحاب به قبول دلیل بر این است که روایت او حجّت است.

**قلت:**[[1]](#footnote-1) معیار در صحیح بودن سند روایت و پزیرفته شدن روایت توثیق راوی است در حالی که عمر بن حنظله توثیق ندارد. اینکه در کتب اصحاب این روایت ذکر شده است دلیل بر قوت سندی نمی­شود چرا که گاهی نسبت به اصل صدور این روایت شک داریم و گاهی نسبت به دلالت روایت شک داریم . در جای که ن[[2]](#footnote-2)سبت به دلالت روایت مشکوک باشیم به نظر های مشایخ ثلاث و شاگردان ایشان توجه می­کنیم و لکن اگر در صدور روایت شک داشته باشیم باید به توثیق راوی مراجعه کنیم که آیا راوی موثق است یا نه؟ و چون عمر بن حنظله توثیق ندارد نمی­شود به روایت او عمل کرد.

**اشکال دوم‌:** آخوند در کفایه می­فرماید مقبوله عمر بن حنظله مربوط به باب قضاوت است و در باب قضاوت فصل خصومت لازم است زیرا دو حاکم و دو قاضی وجود دارد لذا اگر امام بخواهد بین آنها تخییر بگزارد و بگوید انسان مخیَّر بین رأی آن دو حاکم هستید لازم می­آید که فصل خصومت و رفع دعوا نشود و لذا امام فرمود افقه و اعلم از این دو حاکم را انتخاب کنید تا فصل خصومت شود.

اما در مسأله تقلید ،تعارض بین دو فتوا است فتوای عالم و اعلم. و این جا حکم به تخییر اشکالی ایجاد نمی­کند و لذا نمی­توانیم از مقبوله ای که برای قضاوت و فصل خصومت است در باب فتوا استفاده کنیم.

**اشکال سوم:** اعلمیّت دو قسم است.

**الف: اعلمیّت اضافی و نسبی:** اگر در یک بلد دو فقیه وجود دارد و هر دو حاکم هستند لکن یکی نسبت به دیگری در باب قضاوت افقه و اعلم است این اعلمیت را اعلمیّت نسبی و اضافی گویند.

**ب: اعلمیّت مطلقه:** یعنی اعلم بودن شخص یا افقه بودن او نسبت به آن بلد نیست بلکه نسبت به همه علمای بلاد این شخص افقه و اعلم است.

مراد از اعلمیّت در باب اجتهاد و تقلید اعلمیّت مطلقه است. لذا اگر مجتهدی در قم اعلم بود اما نسبت به نجف یا برخی بلاد دیگر اعلم نبود و آن عالم اهل نجف از همه فقها اعلم است این اعلمیّت حقیقیه است و تقلید او واجب است.

**إن قلت:** شیخ مرتضی انصاری در باب اجتهاد و قضا اجماع مرکب جاری کرد و فرمود هر کس از علمای ما مراجعه به اعلم را در باب قضا واجب کرد فرقی بین قضا و مسأله تقلید و فتوا نگذاشته است لذا وجوب مراجعه به اعلم مورد اجماعی است که ترکیب شده از دو باب قضا و فتوا.[[3]](#footnote-3)

**قلتُ:** **اولاً** مفاد اجماع مرکب **عدم القول بالفصل** است و عدم القول بالفصل حجّت نیست و دلیل اعتبار ندارد.

**ثانیاً** آنچه حجّت است **قول به عدم فصل** است در حالی که در این جا بین اعلمیّت اضافی و حقیقی فصل است یعنی علمای که قائل به وجوب تقلید از اعلم شده اند این قولشان مربوط به باب قضا و اعلمیّت اضافی است زیرا روایت مقبوله برای اعلمیّت اضافی است. و ارتباطی به اعلمیّت مطلق و حقیقی ندارد.

**دلیل سوم:** سومین دلیلی که برای وجوب تقلید از اعلم بیان شده است نامه ای است که امر المومنین علی السلام به مالک اشتر نوشت (نامه ۵۳ نهج البلاغه)

**حضرت فرمود:** ثم أختر لِلحکم بین النّاس أفضلَ رَعِیَّتِک فی نفسک مِمن لا تضیقُ به الأمور...

یعنی حکم آن حاکمانیکه زیر نظر تو هستند را نتخاب کن . این عبارت نیز دلالت دارد آنچه معیار در انتخاب فتوا است افضل علماء و فقها است.

این دلیل هم

**اولاً** مراد از این افضل افضل نسبی است نه مطلق که در بحث قبل گذشت خصوصا اینکه در این عبارت کلمه **رأیتک** دارد که رئیت را به مالک اضافه کرده نه مطلق.

**ثانیاً** مقرِّر درس شیخ مرتضی انصاری نوشته است: کلمه افضل در این حدیث دلالت بر استحباب دارد. لذا مراجعه به اعلم و افضل مستحب است نه واجب در حالی بحث ما در وجوب تقلید از اعلم است[[4]](#footnote-4)

اما در روایت داود بن حُصین امام فرمود: **یُنظر الی افقهِهما و اعلمِهما بأحادیثنا**...

این روایت از این جهت که مربوط به بحث اختلاف و معارض است خوب است خصوصاً اینکه کلمه قول دارد ( قول یعنی رأی و نظر) لکن از این جهت که مورد روایت مربوط به قضاوت است لذا همان اشکالهای وارد شده به روایات قبل به این روایت هم وارد می­شود. زیرا بین اعلمیّت در باب قضا و اعلمیّت در باب فتوا تغایُر است. در باب قضاوت اعلمیّت نسبی و اضافی است و در باب فتوا اعلمیّت مطلق است .

در این مقام روایات دیگری هم وجود دارد که برخی از حیث سند و برخی از حیث دلالت مشکل دارند.

1. ۱-این جواب از استاد است و امام خمینی نیز همین مبنا را دارد. [↑](#footnote-ref-1)
2. ۲-اشکال از آخوند در کفایه و همچنین منتهی الدرایه جلد ۱۰ صفحه ۴۵۵ [↑](#footnote-ref-2)
3. ۳-مطارح الانظار جلد ۲ صفحه ۵۴۳ و ۶۶۳ [↑](#footnote-ref-3)
4. ۴-مطارح الانظار جلد ۲ صفحه ۵۴۴ [↑](#footnote-ref-4)